

سخنی کوتاه در حقوق بیماران ، مجروحان و معلولان از نظر اسلام

در مورد بیماران ، مجروحان و معلولان از نظر اسلام حقوق و تکالیفی وجود دارد که در زیر به اختصار در چند بخش به برخی از آنها اشاره می‌شود .
مقدمه - باید دانست . که گرچه ممکن است از نظر اجروپاداش‌خروی ، یا از نظر احساسات و عواطف انسانی میان بعضی از مجروحان و معلولان ، مثلاً " مجروحان و معلولان جنگی با مجروحان و معلولان دیگر تفاوت فاحشی وجود داشته باشد . چراکه هدف حرکت آنان هدفی است معنوی و مقدس ، برای حفظ و بقاء اسلام و کشور اسلامی جنگیده‌اند . اما اینان بر فرض که دارای حرکت صحیحی باشند غالباً " هدف آنها هدفی است شخصی و خصوصی ، لیکن چون بحث مادر جهت حقوقی مساله است از این جهت چنانکه از اطلاعات ادله بدست می‌آید ، هیچگونه تفاوتی بین انواع مختلف مجروح و معلول وجود ندارد . آری چنانچه شخص در اثر سوء اختیار خود حرکتی نادرست را برگزیند که منشاء جراحت یا معلولیت او شود چه بسا چنین جراحت یا معلولیتی به حکم " الامتناعُ بالاختیارِ لِأینافی الاختیار " دارای آثار متفاوتی باشد ، مگر این که بعداً " نادم شده و به اصطلاح توبه کرده باشد .

و نیز اشاره به این نکته مناسب است که درست است که مریض یا مجروح و معلول خود از نظر اسلام دارای وظائفی است اخلاقی مثلاً " وظیفه دارد نزد غیر خداوند شکایت نبرد ، تحمل و صبر داشته باشد ، لیکن این وظائف منافات ندارد با اینکه دیگران هم وظیفه داشته باشند در راه معالجه و التیام جراحات او در حد امکان خود کوشش لازم مبذول دارند و به هیچوجه از آن غفلت ننمایند و همین است معنی حق مریض ، مجروح و معلول به گردن دیگران ، بدیهی است این وظیفه تکلیفی است کفائی ، چنانچه من به الکفایه به آن اقدام کند تکلیف از گردن دیگران ساقط خواهد شد . پس از ذکر این مقدمه سخن خود را در چند بخش دنبال می‌کنم .

نخست - در مجروحان و معلولان جنگی .

پیدا است که طبیعت جنگ کشته شدن آنها ، مجروحیتها و معلولیتها به همراه دارد نمونه‌های بسیاری از آنها می‌توان در جریان تاریخ مشاهده نمود ، غرض اینجانب در اینجا

تنها ذکر یکی دو نمونه است که در قرآن کریم به آن اشاره رفته است .

پس از آن که در جنگ بدر گروهی از بزرگان قریش کشته و اسیر شدند سران این قوم همدستان شدند که لشگری برای جنگ با مسلمین گسیل دارند تا خون کشتگان خود از محمد (ص) و یاران او بستانند، خبر این حرکت را عباس عموی پیامبر (ص) بوسیله نامه‌ای به‌وی برسانید. منافقان و یهود هم که از این داستان آگاه شده بودند به شایعه پراکنشی و تحریک و تشویش مردم پرداختند لذا این خبر در مدینه انتشار یافت. بار ایزنی گروهی از اصحاب، پیامبر (ص) تصمیم به حرکت گرفت و با هزار نفر از یاران خود از مدینه بیرون آمد، هنوز به منطقه احد نرسیده بودند حدود یک سوم از آنان به تحریک عبدالله ابن ابی‌رئیس منافقان به استناد این که رسول خدا (ص) سخن او را ناشنیده گرفته است به مدینه بازگشتند، پس از تنظیم سپاه، رسول‌الله (ص) پنجاه نفر تیرانداز را به سر کردگی عبدالله بن جبیر برشکاف کوه عینین در احد گماشت و فرمود:

در اینجا بمانید و باتیراندازی خود دشمن را از مادیور کنید مبادا از پشت سر بر ماهجوم برند، اگر ما کشته شدیم ما را یاری ندهید، و اگر پیروز شدیم و به جمع غنائم پرداختیم شما شرکت نکنید و در همینجا بمانید.

با شروع جنگ پرچمداران قریش یکی پس از دیگری همه بدست علی بن ابی طالب (ع) و حمزه عموی پیامبر (ص) و بعضی دیگر از یاران پیامبر (ص) کشته شدند بطوری که اخیار زنی بنام عمره دختر علقمه پرچم را از زمین بلند کرد. مشرکان پراکنده شدند، و جنگجویان قریش که به سه هزار نفر می‌رسیدند روبه گریزنهادند و به شکست سخت دچار آمدند، نزدیک بود جنگ احد هم مانند جنگ بدر به شکست قطعی دشمن انجامد

اما دو چیز موجب دگرگونی مسأله شد:

یکی - همان بدست گرفتن پرچم بوسیله عمره که دیگر بار مشرکان را پیرامون آن مجتمع ساخت و دوباره به جنگ پرداختند.

دوم - نافرمانی بیشتر تیراندازان مسلمین در شکاف کوه. اینان که جنگ را پایان یافته تلقی می‌کردند برخلاف دستور پیامبر (ص) برای جمع غنائم شکاف کوه را رها کرده و به میدان جمع غنائم سرازیر شدند، مشرکان برباقیمانده تیراندازان که عبدالله ابن جبیر بود با کمتر از ده نفر حمله بردند و همه را به شهادت رساندند و بعد از آن بر مسلمانان تاختند و گروهی از بزرگان صحابه را کشتند و خود پیامبر (ص) را مجروح ساختند و حمزه عموی بزرگوار پیامبر را شهید و مثله نمودند و مصیبت‌های بسیاری برای مسلمانان ببار آوردند.

ابن اسحاق می‌گوید . شصت آیه از سوره آل عمران درباره جنگ احد نزول یافته که برخی از این آیات به مجروحان ابن جنگ اختصاص دارد از جمله ،
 اِنَّ يَمْسَسُكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ وَتِلْكَ الْاَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ
 اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَآءَ ۗ وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِيْنَ *
 وَلِيَمَّحَصَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَيَمْحَقَ الْكٰفِرِيْنَ (آل عمران / ۱۴۰ و ۱۴۱) .

تفسیر . خداوند پس از آن که در آیه قبل فرموده است: در اثر این ناملا یمسات سست نشوید و غمگین مباشید ، شما چنانکه ایمان داشته باشید در موقعیت والا وبالاتری قرار دارید ، در این دو آیه فرموده است . اگر به شما جراحی رسیده به مشرکان هم از جانب شما همانند آن جراحی رسیده است (یعنی در جنگ بدر) سنت ما بر این قرار گرفته که روزگاران را دست بدست دهیم ، یعنی همیشه روزگار به یک منوال نیست که همواره به نفع کسانی و به ضرر دیگران باشد ، بلکه گاهی جماعتی شکست می‌خورند و کشته و مجروح می‌دهند (مثلاً " مشرکان در جنگ بدر) و گاهی جماعت دیگر (مانند مسلمانان در جنگ احد) علاوه بر این ، دلیل دیگر این که تا خداوند مؤمنان را بشناسد ، یعنی ؛ ایمان مؤمنان روشن شود ، و از شما گواهانی بر افعال تحقق یافته بگیرد (یا از شما شهیدانی بگیرد) و خداوند ستمگران را دوست نمی‌دارد . و نیز تا ایمان مؤمنان از کفر و نفاق خالص گرداند و کافران را نابود سازد . (۱)

وآیه دیگر . الَّذِيْنَ اسْتَجَابُوا لِلّٰهِ وَالرَّسُوْلِ مِنْ بَعْدِ مَا اَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِيْنَ احْسَنُوا مِنْهُمْ وَاَتَقُوا اجْرَ عَظِيْمٍ (۲)

این آیه شریفه مربوط به غزوه دیگری است که پس از غزوه احد روی داد یعنی غزوه حمراء الاسد ، روز شنبه هفتم یا پانزدهم شوال سال سوم هجرت پس از آن که جنگ احد پایان یافت حضرت با اصحاب به مدینه بازگشتند . شب هنگام موقعی که پیامبر (ص) برای اداء نماز از منزل خارج می‌شد به وی خبر دادند که در نزدیکی مدینه در منزلگاهی بنام ملل مشرکان اجتماع کرده و خواهان آنند که بازگشته و کار باقیمانده مسلمانان یکسره کنند ، رسول خدا (ص) با مشورت برخی از صحابه تصمیم به حرکت و تعقیب دشمن گرفت بزرگان اصحاب زخمیان احد را فراخواندند تا دیگر باره به جبهه حمراء الاسد بشتابند .

۱- در مورد این جنگ رجوع کنید به کتاب سیره ابن هشام و تاریخ پیامبر و کتب دیگر و کتب تفسیر

از جمله جوامع الجامع والمیزان .

۲- سوره آل عمران ، آیه ۱۷۲ .

این افراد که همگی زخمی بودند و حتی بعضی نه ، ده ، ۱۳ یا بیشتر زخم برداشته بودند با دُعاء آن حضرت روانه میدان شدند . رسول خدا (ص) سه نفر را به عنوان طلّیعه فرستاد که به قول بعضی هر سه وبقول مشهور دو نفر از آنان درحمرّاء الاسد به دست مشرکان گرفتار و به شهادت رسیدند . وی با اصحاب ایامی را در حمرّاء الاسد گذراندند و شهبادر پانصد محل آتش می افروختند تا این که بالاخره بدون برخورد درروز جمعه به مدینه بازگشتند .

این آیه مکرّمه گویای همین معنی است ، می فرماید : آنان که با این که در احد مجروح شده بودند خداوند و رسول را در رابطه با غزوه حمرّاء الاسد پاسخ مثبت دادند برای نیکوکاران و پرهیزگاران شان اجر بزرگی است . (۱)

دوم - اهمیت اعضاء و قوای انسان

نقش اعضاء و قوی اعم از ظاهری و باطنی در شخصیت انسان برهیچکس پوشیده نیست ، در این باب آیات و روایات فراوانی وجود دارد که مناسب است به برخی اشاره شود خداوند در مورد کافران فرموده است : **خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ** (۲)

انذار و عدم انذار در مورد کافران یکسان است ، خداوند بردلها و نیروی شنوائی آنان مهرزده ، و برچشمهایشان پرده و پوشش است ، یعنی : نه نیروی تعقل دارند و نه حس شنوائی و بینائی آنان حق را در می یابد .

و در مورد منافقان فرموده است : **فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا** (۳)
دلهای آنان بیمار است خداوند بیماری آنان را بیفزاید . و نیز فرموده است : **صُمُّ بَكْمٌ عَمَى فِئَمَّ لَآيِرٍ جَعُونَ** (۴) کروگنگ و کورند لذا بر نمی گردند .
و در مورد مشرکان فرموده است : **وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا** (۵)
(۵) بردلهایشان پرده هائی که سد راه درک و تعقل و در گوشهایشان سنگینی نهاده ایم .

۱- رجوع شود به کتب سیره و تاریخ از جمله : سیره ابن هشام ، تاریخ پیامبر و غیره و کتب تفسیر از جمله : کشاف ، مجمع البیان ، جوامع الجامع و المیزان .

۲- سوره بقره آیه ۷ .

۳- بقره آیه ۱۰۵ .

۴- بقره آیه ۱۸ .

۵- سوره انعام آیه ۲۵ .

نظیر این آیات در قرآن کریم و هم در اجادیت و اخبار فراوان است و چنانکه روشن است مقصود از قلب در آنها قلب صنوبری نیست ، مقصود مغز ، نیروی درک و تعقل و یا نفس ناطقه است .

مناسب است در این باره به چند حدیث هم اشاره کنیم :

در اصول کافی از حضرت باقر (ع) نقل می‌کند که فرمود : **لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ اسْتَنْطَقَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ . أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ، ثُمَّ قَالَ لَهُ . ادْبُرْ فَأَدْبَرَ ، ثُمَّ قَالَ . وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا "هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ وَلَا أَكْمَلْتُكَ إِلَّا فِيمَنْ أَحَبُّ أَمَا نَسِيَ إِيَّاكَ أَمْ رُوِيَ إِيَّاكَ أَنْ نَهَى وَ إِيَّاكَ أَعَاقَبُ وَ إِيَّاكَ أَثِيبُ (۱)**

چون خداوند عقل را آفرید او را به سخن آورد ، بعد به او گفت : روی آور پس روی آورد ، سپس گفت : روی گردان پس روی گرداند ، بعد گفت : به عزت و جلالم هیچ آفریده ای را نیا فریدم که از تو پیش من محبوبتر باشد ، و تو را کامل نکردم جز در وجود آنکس که او را دوست دارم ، آگاه باش من تو را امر می‌کنم ، تو را نهی می‌کنم ، تو را عقاب می‌کنم و تو را ثواب می‌دهم .

و نیز آن حضرت می‌فرماید : **انما يداق الله العباد في الحساب يوم القيامة على قدر ما آتاهم من العقول في الدنيا (۲)** تنها به اندازه ای که خداوند به بندگان خود عقل داده در روز قیامت در حساب اعمالشان مذاقه می‌کند .

حضرت صادق (ع) از رسول خدا (ص) نقل می‌کند که فرمود : **إذا بلغكم عن رجل حسن حالٍ فانظروا في حسن عقله فإنما يجازي بعقله (۳)** چنانچه شما را به حسن حالت کسی (در عبادت) خبر دهند حسن عقل او را ملاحظه کنید ، خداوند به اندازه عقل پاداش می‌دهد

حضرت موسی بن جعفر (ع) ضمن خبر مفصلی می‌فرماید : **يا هشام ان لله على الناس حجتين حجة ظاهرة وحجة باطنة فالظاهرة فالرسول والانبياء والائمة (عليهم السلام) واما الباطنة فالعقول (۴)**

۱- اصول کافی ج ۱ حدیث ۱

۲- اصول کافی ج ۱ حدیث ۷ .

۳- همان منبع ج ۱ حدیث ۹ .

۴- همان ج ۱ حدیث ۱۲ .

بتحقیق خداوند برای احتجاج بر مردم و حجت قرار داده یکی - ظاهری ، و دیگری - باطنی ، حجت ظاهری پیامبران و امامان اند و حجت باطنی خردها .
حضرت رضا (ع) می فرماید : **صَدِيقُ كُلِّ امْرِئٍ عَقْلُهُ وَعَدُوُّهُ جَهْلُهُ** (۱) دوست هر کس عقل او و دشمن وی جهل او است . در این باب روایات بسیار دیگری وجود دارد که در اینجا به همین مقدار قناعت می کنیم .

سوم - از لحاظ روانی و معنوی یلا ، بیماری ، مجروحیت و معلولیت از چه و برای چیست چنانکه در مورد بلاها ، بیماریها ، مجروحیتها و معلولیتها تأثرات و احوانا " تأثیراتی مادی وجود دارد ، از نظر معنوی نیز وضع بر همین منوال است ، برای بیماران اجر و پاداش و برای اعضاء بدن آثار و خواصی ذکر شده است که اکنون به برخی از آیات و روایات وارده اشاره می کنیم .

در قرآن آمده . **اُمُّ حَسْبَتُمْ اَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُم مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمِبِينَ** الباساء والضراء و زلزلا و احتی يقول الرسول والذين امنوا معه متي نصر الله الا ان نصر الله قريب (۲)

آیا اینطور پنداشته اید که داخل بهشت می شوید در حالی که هنوز به شما مانند آنچه گذشته گان رسیده نرسیده است ، به آنان بدبختی و ناراحتی رسید ، و چنان ناراحت و مضطرب شدند که پیامبر و مؤمنان می گفتند . یاری خداوند در کدام موقع است ؟ (به آنان گفته شد) آگاه باشید یاری خداوند نزدیک است .

و نیز آمده . **لَتَبْلُوَنَّ فِيْ اَمْوَالِكُمْ وَاَنْفُسِكُمْ وَاَنْفُسِكُمْ وَاَنْفُسِكُمْ وَاَنْفُسِكُمْ** و من الذين اشرکوا و اذی کثیرا و ان تصبروا و اتقوا فان ذلك من عزم الامور (۳)

مسلماً نسبت به مالها و جانهای خود آزمایش می شوید ، و از آنان که کتاب آسمانی داده شدند (یهود) و نیز از آنان که مشرک شدند سخنان آزار دهنده فراوان خواهید شنید و اگر صبر کنید و تقوی پیشه گیرید (کاری شایسته کرده اید) چه صبر و تقوی از کارهایی است که باید بر آن تصمیم بگیرید .

۱- همان ، ج ۱ حدیث ۴ ،

۲- بقره / ۲۱۳ .

۳- سور مال عمران / ۱۸۶ .

ولقد أرسلنا إلى أممٍ من قبلك فأخذناهم بالبا ساء والضراء لعلهم يتضرعون * فلولا
 إذ جاءهم بأسنا تضرَّ عوا ولكن قست قلوبهم وزيّن لهم الشيطان ما كانوا يعملون * فلما نسوا ما
 ذكروا به فتحنا عليهم أبواب كل شيء حتى إذا فرحوا بما أوتوا أخذناهم بغتة فاذا هم مبلسون (۱)

هر آینه ما به امتّهائی که پیش از تو بودند پیامبرانی فرستادیم و آنها را در
 اثر نافرمانیها به سختی و ناراحتی افکندیم شاید متنّبّه شوند . چرادر آن هنگام که عذاب
 ما به آنان رسید متنّبّه نشدند؟ این بدانجهت بود که دل سخت بودند و شیطان عمل
 آنانرا برایشان آرایش داده بود . و چون آنچه به آنها یادآوری شده بود فراموش کردند
 درهای همه چیز را بر آنها گشودیم تا آن هنگام که به دادهها شاد شدند دراین هنگام
 بناگهان آنانرا گرفتیم و ناگاه مایوس شدند .

در روایات وارد شده : قال رسول الله (ص) : إنَّ عظیم البلاء یكافأه عظیم الجزاء
 فإذا أحبَّ الله عبداً ابتلاه الله بعظیم البلاء فمن رضى فله عند الله الرضا ومن سخط البلاء
 فله عند الله السخط (۲)

پیامبر (ص) فرمود . بلای بزرگ به اجر بزرگ پاداش داده می شود . هرگاه
 بندهای مورد محبت خداوند باشد او را به بلای بزرگ گرفتار کند چنانچه خشنود باشد
 خداوند هم از او خشنود است و چنانچه خشمگین باشد خداوند هم از او خشمگین است .
 حضرت باقر (ع) می فرماید : إنما يتلى المؤمن في الدنيا على قدرينه (۳) مؤمن
 در دنیا به اندازه دینش گرفتار می شود .

حضرت صادق (ع) می فرماید : إنما المؤمن بمنزله كفة الميزان كلما زيد في إيمانه زيد
 في بلائه (۴) مؤمن بمنزله کفه ترازو است ، هرچه ایمانش زیاد شود گرفتاریش زیاد می شود .
 حضرت صادق (ع) می فرماید : إن في الجنة منزلة لا يبلغها عبد إلا بالابتلاء في جسده (۴)
 بتحقیق در بهشت منزلت و مقامی است که شخص جز با دچار شدن به ناملایمات به آن نمی رسد .
 عبدالله بن بکیر از آن حضرت می پرسد : "أيتلى المؤمن من الجذام والبرص وأشباه
 هذا" آیا شخص با ایمان به جذام و برص و مانند آن دچار می شود؟ حضرت می فرماید :
 "وهل كتب البلاء إلا على المؤمن من" (۶) آیا جز بر مؤمن من ابتلاء به بلا یا نوشته شده؟

۵ - اصول کافی ج ۲ ۲۵۵ .

۶ - همان منبع ، ج ۲ ص ۲۵۸ .

۱ - سوره نعام / ۴۲-۴۴ .

۲ - اصول کافی ج ۲ ص ۲۵۳ .

۳ - مرجع سابق

۴ - مرجع سابق ص ۲۵۴ .

ونیز حضرت صادق (ع) می فرماید: **إِنَّ فِي كِتَابِ عَلِيِّ (ع) : إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءً النَّبِيُّونَ ، ثُمَّ الْوَصِيُّونَ ، ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَاَلْأَمْثَلُ وَإِنَّمَا يُبْتَلَى الْمَوءُ مِنْ عَلِيٍّ قَدْرَ أَعْمَالِهِ الْحَسَنَةِ ، فَمَنْ صَحَّ دِينُهُ وَحَسُنَ عَمَلُهُ اشْتَدَّ بَلَاؤُهُ وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَجْعَلِ الدُّنْيَا ثَوَابًا "لِمَوءٍ مِنْ وَلَا عِقَابًا لِكَاْفِرٍ ، وَمَنْ سَخُفَ دِينُهُ وَضَعُفَ عَمَلُهُ قَلَّ بَلَاؤُهُ . إِنَّ الْبَلَاءَ أُسْرِعُ إِلَى الْمَوءِ مِمَّنِ التَّقِيُّ مِنَ الْمَطْرَلِ إِلَى قَرَارِ الْأَرْضِ (۱)**

در کتاب علی (ع) آمده که در میان مردم سخت ترین بلا دیده پیامبران اند ، سپس اوصیاء پیامبران ، و بعد بترتیب برگزیدگی ، و موء من منحصرأ به اندازه کارهای خوب خود به گرفتاری دچار می شود ، کسی که دینش درست و عملش نیکوست گرفتاریش شدید است ، زیرا خدای عزوجل دنیا را برای ثواب موء من و عقوبت کافر قرار نداده است ، و کسی که دینش سخیف و عملش ضعیف است گرفتاریش کم است ، به تحقیق شتاب بلاء بجانب شخص با ایمان پرهیزگار از شتاب باران به سمت آرامگاه زمین بیشتر است .

مجلسی - رحمه الله - از کتاب جامع الاخبار از پیامبر (ص) نقل می کند که فرمود: **إِنَّ الْبَلَاءَ لِلظَّالِمِ أَدْبٌ ، وَلِلْمَوءِ مِنْ امْتِحَانٍ ، وَلِلْأَنْبِيَاءِ دَرَجَةٌ ، وَلِلْأَوْلِيَاءِ كَرَامَةٌ (۲)** بلاء برای ظالم تنبیه و تأدیب است ، و برای موء من آزمایش ، و برای پیامبران مقام و مرتبه ، و برای مقربان عزت و شرف .

احادیث در این باب بسیار است و ما به همین مقدار بسنده می کنیم :

چهارم - تاثیر بیماری و معلولیت در انجام وظائف و تکالیف شرعی

در رابطه با انجام یا عدم انجام تکالیف شرعی عادی ، شخصی بیمار یا معلول تابع قانون خاصی نیست ، بلکه درباره آنها همان مقررات و قوانینی اجرا می شود که درباره سایر مکلفان اجرا می گردد .

توضیح - این که بطور کلی تکالیف مشروط است به شرائطی که چنانچه یکی از این شرائط وجود نداشته باشد به یقین تکلیفی که مشروط به آن شرط است وجود نخواهد داشت . این شرائط بعضی عمومی است که اگر نسبت به هر تکلیفی وجود نداشته باشد آن تکلیف وجود نخواهد داشت مانند : بلوغ ، عقل ، قدرت و غیرها ، بعضی هم خصوصی است که اگر آن شرط وجود نداشته باشد خصوص تکلیفی که مشروط به آن شرط است به یقین موجود نخواهد بود ، مانند : وقت نسبت به وجوب نماز ، روزه ، حج و غیرها ، و مانند : استطاعت شرعی نسبت به حج .

از این گذشته در مورد تکالیف و یا بطور کلی احکام دونوع عنوان وجود دارد که یکی از آنها عنوان اولی و طبیعی عمل است و به همین جهت به آن عنوان اولی می‌گویند، مانند: عنوان صلوٰه، زکوة، صوم، حج، خمر، بیع و غیرها. بدیهی است این عناوین مثبت تکالیف است و آن تکالیف و احکام در صورتی ثابت است که آن عناوین تحقق داشته باشد. در مقابل این عناوین عنوانهای دیگری وجود دارد که به آنها عناوین ثانویه گویند مانند: ضرر، حرج، اکراه، اضطرار، خطاء و نسیان و غیرها، این عناوین بر عناوین اولیه عارض شده و احکام آنها را از بین می‌برد و احياناً اعمال را به احکام دیگری محکوم می‌نماید مانند: قتل خطائی.

بیمار و معلول از این قاعده مستثنی نمی‌باشند. یعنی: تکالیف آنها نیز عموماً "مشروط به بلوغ، عقل و قدرت و غیرها است، و در صورتی که این شرائط وجود نداشته باشد تکالیف نسبت به آنها وجود نخواهد داشت، همینطور وجوب نماز و روزه آنها مشروط به وقت، وجوب حج آنها مشروط به استطاعت است، و هكذا. در مورد عناوین ثانویه هم وضع به همین منوال است یعنی: در صورتی که حکمی نسبت به آنها ضرری یا حرجی و امثال اینها باشد این حکم در مورد آنها نیز مرتفع خواهد بود و احياناً به احکام دیگری محکوم خواهند بود.

آری در مورد بیمار و معلول اجراء برخی از احکام در رابطه با بیماری و معلولیت آنها همواره عسری و حرجی است، بدیهی است این گونه احکام در مورد آنها وجود نخواهد داشت مثلاً: "تکلیف به روزه یا قیام و یا سجود در نماز نسبت به برخی از معلولین. و شاید همین مقصود شارع مقدس است که فرموده است: **لَيْسَ عَلَيَّ الْأَعْمَىٰ حَرْجٌ وَلَا عَلَيَّ الْأَعْرَجُ حَرْجٌ وَلَا عَلَيَّ الْمَرِيضِ حَرْجٌ** (۱) بر هیچکدام از کور، لنگ و مریض حرجی نیست.

و هكذا اخباری که احياناً به این مضمون وارد شده است.

پنجم - حقوق اجتماعی و تکلیف افراد از جمله بیماران و معلولان نسبت به یکدیگر حق توانائی خاصی است که به نفع شخص یا حتی چیزی اعتبار شده و بر مبنای آن صاحب حق و یا کسی که بر آن ولایت و قیمومت دارد می‌تواند عملی را انجام دهد و یا به زبان یا حال چیزی را از کسی یا کسانی مطالبه کند. مثلاً: اولیاء مقتول می‌توانند قاتل را قصاص کنند و یا یکی از زوجین می‌تواند فرزند را در حضانت خود گیرد و یا حکومت می‌تواند حفظ کشور از شر دشمن را از ملت بخواهد. کس یا چیزی را که اعمال حق به

۱ - سوره نور، آیه ۶۱ و سوره فتح آیه ۱۷. البته مورد آیه اول نفی حرج در همنشینی وهم غذائی است (چنانکه مورد آیه دوم نفی حرج در شرکت در جهاد است).

نفع او است صاحب حق ، ذوالحق ، یامن له الحق گویند ، و کسی را که در مقابل او قرار دارد من علیه الحق نامند .

در مقابل حق تکلیف قرار دارد که من علیه الحق باید آنرا انجام دهد ، مثلاً " قاتل به قصاص تن دهد ، یکی از زوجین حضانت زوج دیگر را بپذیرد ، مردم کشور در حفظ کشور بکوشند .

چنانکه اشاره شد صاحب حق می تواند شخص یا شیء باشد ، اما کسی که حق علیه او است از این جهت که به تکلیف یا تکالیفی مکلف است جز انسان نمی تواند چیز دیگری باشد ، نهایت گاهی من علیه الحق عموم افرادند مانند . انجام تکالیف الهی که حقوق خداوند است و گاهی خصوص فرد معین مانند . یکی از زوجین نسبت به دیگری و گساهی برخی از افراد بر سبیل واجب کفائی مانند . قضا ، شهادت ، انقاذ غریق ، اطفاء حریق و غیره . در اسلام هر کس یا هر چیز دارای حق یا حقوقی است . خداوند ، پدر ، مادر ، فرزند ، همسایه ، کشور ، حکومت ، ملت ، زن ، شوهر ، قوم خویش ، غریبه ، دوست ، دشمن ، طلبکار ، بدهکار ، کوچک ، بزرگ مدعی ، مدعی علیه و غیر ذلک ، بلکه چنانکه بعداً اشاره خواهد شد در پاره ای از روایات برای اعمال و حتی اجزاء بدن انسان هم علیه انسان حقوقی قرار داده شده است .

بیمار ، معلول ، مصدوم و سایر بلادیدگان از این قاعده مستثنی نیستند ، برای اینها حقوق خاص و مزایای مخصوصی قرار داده شده است .

در روایتی از پیامبر (ص) نقل شده است که به سلمان فارسی فرمود . یا سلمان **إِنَّ لَكَ فِي عِلَّتِكَ ثَلَاثَ خِصَالٍ . أَنْتَ مِنَ اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ بَدُّكَ ، وَدَعَاؤُكَ مُسْتَجَابٌ ، وَلَا تَدْعُ إِلَيْهِ عَلَيْكَ ذَنْبًا إِلَّا حَطَّتْهُ ، مُنَعَكَ اللَّهُ بِالْعَافِيَةِ إِلَى انْقِضَاءِ أَجَلِكَ (۱)**

ای سلمان همانا تو در حال بیماری دارای سه خصلتی . در یاد خدا هستی ، دعایت مستجاب است ، همه گناهانت خواهد ریخت ، خداوند تو را تا هنگام مرگ از نعمت سلامتی برخوردار فرماید .

حضرت صادق (ع) از پدرانش از علی (ع) نقل می کند که در عیارت سلمان به او فرمود . یا سلمان ! لَكُمْ الْأَجْرُ بِالصَّبْرِ عَلَيْهِ ، وَالتَّضَرُّعُ إِلَى اللَّهِ وَالدُّعَاءُ لَهُ ، بِهِمَا تُكْتَبُ لَكُمْ الْحَسَنَاتُ وَتُرْفَعُ لَكُمْ الدَّرَجَاتُ ، أَمَا الْوَجُعُ خَاصَّةً فَهُوَ نَظْهِيرٌ وَكَفَّارَةٌ (۲)

۱- امالی صدوق ص ۲۷۹

۲- بحار الانوار ، جنائز ، باب اول حدیث ۳۹ .

ای سلمان! . برای شما به صبر بر بیماری ، وزاری و دعابه جانب خداوند پاداش است ، به این صبر و تضرع برای شما حسنات نوشته می شود و درجات شما بالا می رود ، دردهم تطهیر و کفاره گناهان است .

حضرت امیر (ع) درباره بیماری کودک فرموده است : **كْفَارَةٌ لِوَالِدَيْهِ (۱) كْفَارَةٌ** گناهان پدر و مادر است .

حضرت رضا (ع) از پدرانش از رسول الله (ص) نقل می کند که فرمود : **مِثْلُ الْمُؤْمِنِ إِذَا عَوْفِيَ مِنْ مَرِيضَةٍ مِثْلُ الْبُرْدَةِ الْبَيْضَاءِ تَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ فِي حَسَنَاتِهَا وَصَفَائِهَا (۲)** مثل موه من پس از بهبودی از بیماری در زیبایی و صفاء مثل لباس نفیس سفید است که از آسمان فرود می آید .

حضرت باقر (ع) فرموده است : **سَهْرُ لَيْلَةٍ مَرِيضٍ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةٍ سَنَةٍ**

یک شب بیداری بیماری از یک سال عبادت بالاتر است .
درباره ثواب و اجر بیمار ، همچنین ثواب عیادت او ، و کوشش برای رفع نیاز او ، و کیفیت معاشرت با اصحاب بلاء و مانند این امور روایات بسیار است ، که به همین مقدار اکتفا می شود .

علاوه بر روایات بسیاری که در حقوق بیماران ، مجروحان و معلولان اعم از ذهنی و روانی ، و عموماً در حقوق بلادیدگان به عنوان بیمار و مجروح و معلول و بلا دیده وارد است و به برخی از آنها اشاره شد ، روایات بسیار دیگری در مورد حقوق هر کس نسبت به دیگری ، اعم از خداوند ، مخلوق ، پدر و مادر ، خویشان ، دوستان ، همسایگان ، بیگانگان و دیگران ، حتی افعال انسان ، اجزاء بدن او و قوای او نسبت به خود او وارد شده است .
همینطور روایات بسیاری در مورد قضاء حاجت مومنان ، توقیر افراد با ایمان ، ادخال سرور بر آنان ، اکرام و مهربانی ، از بین بردن تنگناها ، اهتمام به امور مسلمانان ، یاری ضعفا و مظلومین و رفع ظلم از آنان ، فریادرسی ، از بین بردن حزن و اندوه مومنین ، اطعام موه من

۱- مرجع سابق ، حدیث ۴۰

۲- مرجع سابق ، حدیث ۴۴ .

۳- شبیه این حدیث از حضرت صادق (ع) هم نقل شده (مرجع سابق)

آب دادن به او و عناوین بسیار دیگری از این قبیل در روایات وارد شده است ، بدیهی است مریض و علیل و جریح هم مشمول همه این عناوین است . اکنون برخی از این روایات ذکر می شود .

حضرت صادق (ع) می فرماید : **مَنْ مَوَّنَ يَخْذُلُ أَخَاهُ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى نَصْرَتِهِ إِلَّا خَذَلَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ .** (۱)

هیچ مومنی نیست که با این که می تواند برادر دینی خود را یاری کند او را کمک نکند . جز این که خداوند در دنیا و آخرت دست از یاری او برمی دارد .

و نیز از پدرش (ع) نقل می فرماید که فرمود : **لَا يَحْضُرَنَّ أَحَدُكُمْ رَجُلًا " يَضْرِبُهُ سُلْطَانٌ جَائِرٌ ظَلَمًا " وَعَدُوًّا ، وَلَا يَهْتَمُّ وَلَا مَظْلُومًا إِذَا لَمْ يَنْصُرْهُ ، لِأَنَّ نَصْرَةَ الْمُؤْمِنِ مِنْ عِلِّيِّ الْمُؤْمِنِ فَرِيضَةٌ وَاجِبَةٌ إِذَا هُوَ حَضَرَ ، وَالْعَافِيَةُ أَوْسَعُ مَالٍ يَلْزَمُكَ الْحِجَّةُ الظَّاهِرَةُ** (۲)

هرگز کسی نزد مردی که سلطان ستمگر از روی ظلم و عدوان او را مضروب می کند حاضر نشود ، همینطور نزد کشته یا ستم دیده ، چنانچه او را یاری نمی کند ، زیرا یاری مؤمن بر مومنی در صورت حضور واجب موعود است ، و حفظ سلامتی (ودفع بلا) در صورتی مقصد و دارای گشایش بیشتر است که رعایت حجت ظاهر و قویتری گردانگیر شخص نشده باشد ،

پیامبر (ص) به هفت چیز امر فرموده است از جمله : عیادت بیمار . . . یاری به ستم دیده . . . و پاسخ به دعوت نیازمند . . . (۳)

و نیز فرموده : **كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ ، وَالذَّالُّ عَلَى الْخَيْرِ كِفَاعِلُهُ ، وَاللَّهُ يُحِبُّ إِغَاثَةَ الْكَلْبِ الْهَفَانِ** (۴)

هر کار پسندیده ای صدقه (در راه خدا) است ، کسیکه بر کار خیر دلالت کند مانند کسی است که آن کار را انجام داده است . و خداوند به فریاد غمدیدگان رسیدن را دوست می دارد .

حضرت صادق (ع) فرموده : **أَرْبَعَةٌ بَنَى اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ - إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ : مَنْ أَقَالَ نَادِمًا " أَوْ أَغَاثَ كَلْبًا هَفَانًا " أَوْ أَعْتَقَ نَسَمَةً أَوْ زَوْجَ عَزْبَا " (۵)**

۱- امالی صدوق رحمه الله ص ۲۹۱ .

۲- بحار الانوار ج ۷۵ ، کتاب العشره ، باب ۳۳ حدیث ۲ ، نقل از قرب الاسناد ص ۲۶ .

۳- همان منبع حدیث ۳ .

۴- خصال صدوق ج ۱ ص ۶۶ .

۵- منبع گذشته ص ۱۶ .

چهار دسته از مردم اند که خداوند عزوجل در روز قیامت به آنان توجه دارد . کسی که به فسخ قراردادشخص پشیمانی تن دهد ، یابه فریاد بلا دیده‌ای برسد ، ویابرده‌ای را آزاد کند ، و یا بی همسری را همسر دهد .

پیامبر (ص) فرموده است . مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأَمْرِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنَ الْإِسْلَامِ فِي شَيْءٍ وَمَنْ شَهِدَ رَجُلًا يُنَادِي يَا لِكُلِّ مُسْلِمٍ فَلَمْ يَجِبْهُ فَلَيْسَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ . (۱)

کسی که شب‌را به روز آورد درحالی که به فکر امور مسلمین نیست بوئی از اسلام نبرده است ، وکسی که شخصی‌را ببیند که از مسلمانان کمک می‌خواهد و پاسخ ندهد از مسلمانان نیست .

در اینجا مناسب است به رساله‌الحقوق امام سجّاد (ع) نیز اشاره‌شود .

ابوحمره ثعالی نامه مفصلی را که حضرت سجّاد (ع) برای بعضی از یاران خود ارسال داشته‌و به رساله‌الحقوق شهرت یافته به صورتی که خلاصه آن ذیلا " خواهد آمد نقل می‌کند . در آغاز فهرست واربه حقوق هر چیز وهرکس اشاره شده ، و سپس تفصیلا " حقوق خداوند برانسان ، انسان برخود ، اعضاء بدن برانسان ، اعمالی که انسان باید انجام دهد برانسان ، سلطان ، پیشوای علمی ، پیشوای سیاسی ، رعیت ، زوجه ، مملوک (و شاید بطورکلی خدمتگار) مادر ، پدر ، فرزند ، برادر ، مولای منعم ، منعم علیه ، ذوالمعروف (کسی که به‌انسان نیکی می‌کند) موزن ، امام‌جماعت ، همنشین ، همسایه ، دوست ، شریک ، ثروت ، طلبکار ، خلیط (طرف معامله) مدعی ، مدعی‌علیه ، مستشیر ، (نظرخواه) مشیر (نظرده) مستنصح (اندرزخواه) ناصح (اندرزده) بزرگ (مسن) کوچک ، سائل ، مسؤل ، کسی که سبب شادی انسان می‌شود ، کسی که انسان را ناراحت می‌کند ، و بالأخره عموم مردم و اهل ذمه همه و همه را بیان داشته است .

در این نامه حضرت (ع) حقوق ملت را اینگونه بیان می‌کند . وَحَقُّ أَهْلِ مَلْتِكَ إِضْعَارُ السَّلَامَةِ لَهُمْ وَالرَّحْمَةُ لَهُمْ ، وَالرَّفْقُ بِمُسِيئِهِمْ ، وَتَأْلِفُهُمْ وَاسْتِصْلَاحُهُمْ وَشُكْرُ مُحْسِنِهِمْ ، وَكَفُّ الْأَذَى عَنْهُمْ ، وَتَحَبُّبُهُمْ مَا تَحَبُّبُ لِنَفْسِكَ وَتَكْرَهُ لَهُمْ مَا تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ وَأَنْ تَكُونَ شَيْوُخُهُمْ ، بِمَنْزِلَةِ أَبِيكَ وَشُبَّانُهُمْ بِمَنْزِلَةِ إِخْوَتِكَ وَعَجَائِزُهُمْ بِمَنْزِلَةِ أُمَّكَ ، وَالصَّغَارُ بِمَنْزِلَةِ أَوْلَادِكَ (۲)

۱ - بحارالانوار ج ۷۵ ، کتاب العشره ، باب ۳۳ حدیث ۲۰ .

۲ - خصال صدوق ج ۲ ص ۵۷۰ چاپ مکتبه‌الصدوق ۱۳۴۸ . بحارالانوار ج ۷۴ ص ۹ چاپ

حق عموم مردم این است که برای آنان سلامت و مهربانی در دل بگیری، بابدکارشان مدارا کنی، و گرچه با تکلف انس بگیری و خیر خواهی کنی، و نیکوکارشان را سپاس گوئی، و آزار از آنان دور کنی، و برای آنان همان پسندی که برای خود می پسندی، و همان نپسندی که برای خود نمی پسندی، مردان مسن آنان را بمنزله پدر خود، و جوانان را بمنزله برادر خود، و زنان مسن را بمنزله مادر خود، و کودکان را بمنزله فرزندان خود بدانی.

علاوه بر این ادله، حکم عقل به حسن این عناوین به ضمیمه قاعده ۶ ملازمه است. **كُلُّ مَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ** بر این تکالیف و بالتبع حقوق دلالت دارد، بلکه می توان گفت: ادله لفظی ارشاد به همین حکم عقلی است، و حقوق و تکالیفی تازه ارائه نکرده است. اجماع دانشمندان هم بر این حقوق و تکالیف دلالت دارد.

اکنون برمی گردیم به اصل مطلب. به یقین این ادله، مخصوصاً "اطلاق ادله" لفظی شامل حال مریض، مجروح، معلول، اعم از ذهنی و جسمی همه خواهد بود، بنابراین حقوق مریض، مجروح و معلول به هیچوجه جای گفتگو و تردید نمی باشد.

و چنانچه مکرراً اشاره شد حق و تکلیف متلازمند اگر دلیلی برحق یا تکلیفی دلالت داشته باشد متقابلاً "به دلالت التزام، دیگری را هم اثبات می کند، بنابراین اگر ادله ذکر شده بر حقوق کسانی از جمله بیمار، مجروح و معلول دلالت داشته باشد. به یقین به دلالت التزام منطقی بر تکالیف دیگران نسبت به صاحبان حق نیز دلالت دارد، چنانکه اگر ادله بر تکالیف افراد نسبت به آنان دلالت داشته باشد به یقین بر حقوق متقابل خودآنان نیز دلالت خواهد داشت.

ششم - حقوق معلولان و بیماران روانی (ذهنی)

موجبات حجر یعنی ممنوعیت حقوقی تصرفات اعتباری (حقوقی) بسیار است و در خلال کتب فقهی ذکر شده است لیکن عادت فقهاء عظام رضوان الله علیهم بر این جاری شده است که شش موجب از این موجبات را که عبارت است از صغر، جنون، سفه، رِق، مرض، و فَلَْس یکجا در مبحث حجاز کتب فقهی خود گرد آورند. در سه مورد شارع مقدس برای رعایت حقوق دیگران حق تصرف را از کسانی سلب فرموده. رقیق را برای رعایت حق موالی، بیماری منتهی به مرگ را برای رعایت حق ورثه، و رشکسته را برای رعایت حق طلبکاران؛ و در موارد دیگر کسانی را برای رعایت حق خود آنان ممنوع التصرف قرار داده است. کودک، دیوانه و سفیه از این دسته اند، بحث ماهم در همین دسته است، منتهی نظر به این که کودک در امکانات و صلاحیتها کمبودی ندارد، کمبود او در فعلیتها و عدم شکوفائی نیروهای دماغی او است برخلاف دیوانه و سفیه لذا بحث خود را در

در همین دومورد متمرکز می‌داریم :

۱- دیوانه . در مورد عدم صحت تکلیف دیوانه و عدم محکومیت او به هیچکدام از مقررات حقوقی علاوه بر اجماع فقها و حقوقدانان ، و حکم عقل به قبح تکلیف او ، و لزوم حمایت ولی خاص و یا ولی جامعه یعنی پدر ، جد پدری و وصی ، حاکم و غیره از وی روایات بسیاری نیز بر آن دلالت دارد که به علت وضوح و روشنی مطلب تنها به ذکر یکی از آنها که بیشتر مورد استفاده فقهاست اکتفا می‌گردد .

پیامبر اسلام (ص) فرموده است . رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثٍ . عَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَحْتَلِمَ وَعَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيقَ وَعَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ (۱) قلم انشاء احکام از سه کس برداشته شده . کودک تا به حد بلوغ رسد ، دیوانه تا به عقل آید ، خواب تا بیدار شود .

این روایت نبوی بر این دلالت دارد که دیوانه به هیچ تکلیفی مکلف نیست و به هیچیک از احکام و مقررات حقوقی محکوم نخواهد بود ، نه بر او واجب است نماز بخواند یا روزه بگیرد و یا حج نماید ، و نه بیع ، اجاره ، وصیت ، ازدواج و طلاق و سایر عقود و ایقاعات اوصحت دارد ، حتی اگر جرمی مرتکب شود و یا عمداً کسی را بکشد محکوم به حد یا قصاص نخواهد بود .

آری اگر یکی از موجبات ضمان یعنی: مسئولیت مدنی یا کیفری را به وجود آورد ضامن است ، منتهی یا باید ولی او از مال خود او مال مضمون را بپردازد ، و یا در صورت بازگشت عقل ، خود بدهکاری خویشتن را بدهد ، و نیز ممکن است عمل حقوقی دیوانه موضوع تکلیف و یا حکم وضعی دیگری گردد ، چنانکه اگر کسی را حتی به عمد بکشد عاقله او باید دیه آنرا بپردازد . و این ، تخصیص یا تخصیصی است نسبت به حدیث رفع قلم ، و اشکالاتی که شیخ انصاری در مسأله عقد کودک بر دلالت این حدیث کرده اند هیچکدام وارد نیست ، و این مختصر گنجایش توضیح و تفصیل مطلب را ندارد .

بنظر می‌رسد که حدیث رفع قلم ارشاد به حکم عقل به قبح تکلیف دیوانه و لزوم حمایت از او باشد که در صدر مسأله به آن اشاره شد نه این که تأسیس قاعده‌ای جدید باشد بدون شک فحوی ادله محوریّت سفیه هم بر محجوریت مجنون نیز دلالت دارد ، نهایت این که این دلالت تنها در مورد تصرفات مالی است نه در هر نوع تصرفی ، لیکن همین مقدار برای بحث مادر اینجا کافی است .

۲- سفیه . سفیه که ریشه این کلمه است در مقابل رشد است ، بر حسب تعریف برخی از فقها رشد عبارت است از ملکه اصلاح مال (۲) ، یعنی در انسان نیروی راسخ استواری وجود

۱- متاخر شیخ انصاری به نقل از صاحب عنیه و شیخ طوسی ، عقد صبی .

۲- ریاض ، حجر ، رشد ،

داشته باشد که مانع است از این که مال خود را دروجه نادرست مصرف کند ، و معمولاً " در تصرفات مالی خود هدف صحیح و عقلانی در نظر دارد طبیعی است که سفه که در مقابل رشد است این است که چنین نیروئی در انسان وجود نداشته باشد ، و با لطف چنین کسی نمی‌تواند مال خود را دروجه صحیح مصرف کند ، ممکن است احیاناً " برحسب تصادف تصرف صحیحی انجام دهد ولی نوعاً " براینگونه نیست (۱) و به عبارت ساده سفیه کسی است که عقل معاش ندارد .

دلیل بر اعتبار رشد در تصرفات مالی و محجوریت سفیه علاوه بر اجماع فقها و حکم عقل ، آیات و روایات بسیاری است که در این مورد وارد است . ما در اینجا به برخی از این آیات و روایات اشاره می‌کنیم :

خداوند فرموده است . *وَلَا تُوْتُوا السُّفَهَاءَ اَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللّٰهُ لَكُمْ قِيَامًا وَاَنْزَلْنَاهُمْ فِيْهَا وَاكْسُوْهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوْفًا* (۲)

اموال خود را که خداوند آنها را موجب برپائی شما قرار داده بدست سفیهان ندهید (کنایه از این است که با آنان معامله نکنید) و از آن به ایشان روزی و پوشش دهید و به آنان سخن شایسته بگوئید .

در آیه دیگر فرموده است . *وَابْتَلُوا الْيَتٰمٰی حَتّٰی اِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَاِنْ اَنْتُمْ مِنْهُمْ رٰشِدًا فَاَدْفَعُوْا اِلَيْهِمْ اَمْوَالَهُمْ* (۳)

یتیمان را تا زمان بلوغ آزمایش کنید اگر بدست آوردید که رشد پیدا کرده‌اند ، اموال آنان را به ایشان بازگردانید .

خطاب به اولیاء یتیمان است و برحسب مفهوم ، ارشاد است به این که چنانچه به سن بلوغ رسیده‌اند ولی هنوز رشد پیدا نکرده‌اند تصرفات آنان در اموال خود درست نیست .

در آیه دیگر فرموده است . *فَاِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيْهًا اَوْ ضَعِيْفًا اَوْ لَا يَسْتَطِيْعُ اَنْ يَّمْلِكَ هُوَ فَلَیْمَلْ وَلِيْهٖ بِالْعَدْلِ* (۴) .

۱- در این موارد رجوع شود به کتابهای مسالک ، ریاض ، جواهر و غیره کتاب حجر .

۲- سوره نساء / ۵ .

۳- سوره نسا / ۶ .

۴- سوره بقره / ۲۸۲ .

اگر من علیه‌الحق سفیه یا ضعیف است، یا نمی‌تواند دین خود را به کاتب املاء کند ولی او باید به عدل املاء کند .
 در روایت آمده است . اِذَا عَلِمَ الرَّجُلُ أَنَّ امْرَأَتَهُ سَفِيهَةٌ وَّوَلَدَهُ سَفِيهًا لَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَسْلُطَ وَاحِدًا مِنْهُمْ عَلَى مَالِهِ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى قِيَامًا (۱) . هر گاه شخص بداند که زن و فرزندش سفیه اند شایسته نیست هیچکدام را بر مال خود که خداوند آنرا قوام معیشت قرار داده مسلط کند .

در این که مجرد حدوث سفیه در حجر، و یا زوال سفیه در رفع حجر، کفایت می‌کند، و یا این که علاوه بر آن، حکم حاکم هم لازم است در مسأله چند قول است و چه بسا صحیحتر مخصوصاً "در مورد زوال، لزوم حکم حاکم است، چرا که در مخالفت با اصول و قواعد باید بر قدر متیقن اقتصار نمود و آن صورت حکم حاکم است . (۲) .

و در هر حال اگر پس از ثبوت حجر، سفیه چیزی را بفروشد یا ببخشد، و یا به مالی اقرار کند هرگز عمل او صحیح نخواهد بود، مگر این که ولی او اجازه و تنفیذ کند اعم از این که عمل او با افعال عقلا سازگار باشد یا نباشد آری تصرفات غیر مالی او چون طلاق، ظهار، اقرار غیر مالی و غیره بدون شک صحیح خواهد بود .

بدیهی است رشد کودک بدست نمی‌آید مگر با آزمایش مکرر، و گفته‌اند . این آزمایش باید با افعال کودک در محیط اجتماعی خود مناسبت داشته باشد، کودک تجار را با معاملات تجاری، فرزند کشاورزان را با عمل کشاورزی، دختران را با غزل و خیاطت و خرید و سائل آنها، و هكذا، و نیز به گواهی گواهان موثق بلکه به هر چیز که به رشد کودک اعتماد حاصل شود می‌توان اکتفا نمود .

ولایت دیوانه یا سفیه با پدر وجد پدری است چنانچه سفیه یا جنون به کودکی متصل باشد . و در صورت فوت پدر وجد با وصی آنان، و در صورت عدم وجود وصی با حاکم جامع الشرائط، و در صورت عدم وجود حاکم و یا تعدد سترسی به او با مردم با ایمان .
 و چنانچه کسی پس از بلوغ و رشد دچار سفیه شده باشد بنا بر قول مشهور ولایت او با حاکم جامع الشرائط است، چرا که ولایت پدر و وجد پدری قطع شده است و دلیلی وجود ندارد که دوباره ولایت به آنان باز گردد، و حاکم هم ولی عمومی محجورین است و نیازی به دلیل خاص ندارد، لیکن بعضی گفته‌اند . ولایت برای همان پدر و جد پدری است، ولی درست قول مشهور است .

۱- ریاض، حجر، سفیه .

۲- ریاض، حجر، ولایت .

درخاتمه با اشاره به دو مطلب سخن خود را در این مسأله پایان می‌برم .

۱- تکالیف افراد نسبت به صاحبان حقوق در صورتی که عمومی باشد ، و به شخص یا اشخاص خاصی متوجه نباشد اینگونه تکالیف امور حسبی نامیده می‌شوند . و بر حکومت اسلامی لازم است به ولایت از طرف عموم به این امر مهم اقدام نماید ، چنانکه دأب و دیدن همه حکومتها همین است که به اینگونه امور اقدام می‌کنند . اما در صورتی که مکلف شخص یا اشخاص خاصی باشد . مانند پدر و جد پدری که ولی قهری کودک خود می‌باشند ، همینطور وصی و وکیل و غیره در این صورت بر خود آن شخص یا اشخاص بطور عینی یا کفائی واجب است به تکلیف خود عمل کنند ، همچنین است حکم در صورتی که بجهت شرائط خاص ، تکلیف عمومی به تکلیف خصوصی تبدیل شده باشد .

۲- مسأله مورد بحث از لحاظ کم و کیف به توسعه بیشتر ی نیاز دارد که اکنون مجال آن نیست لذا بحث خود را در همینجا پایان می‌برم و از خداوند متعال توفیق بیشتر مسألت دارم .

ابوالقاسم گرجی

پایان